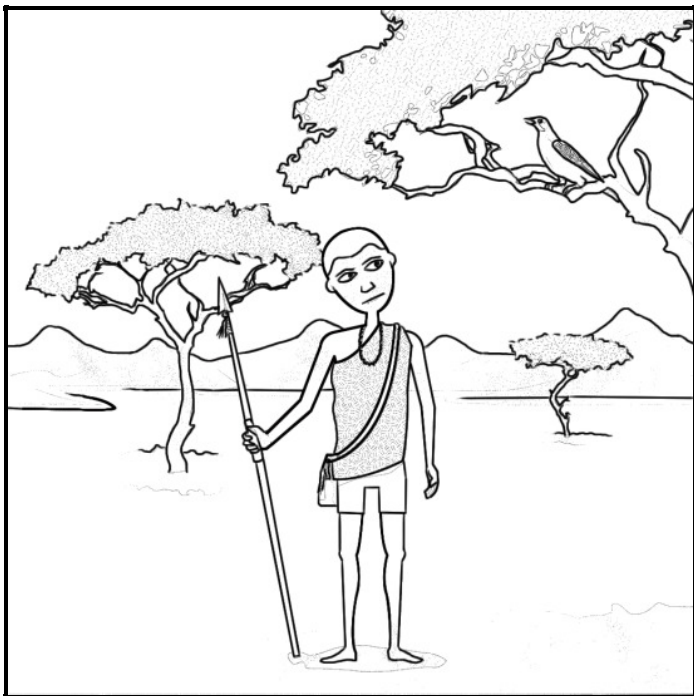


انتقام پرنده ی عسل نما

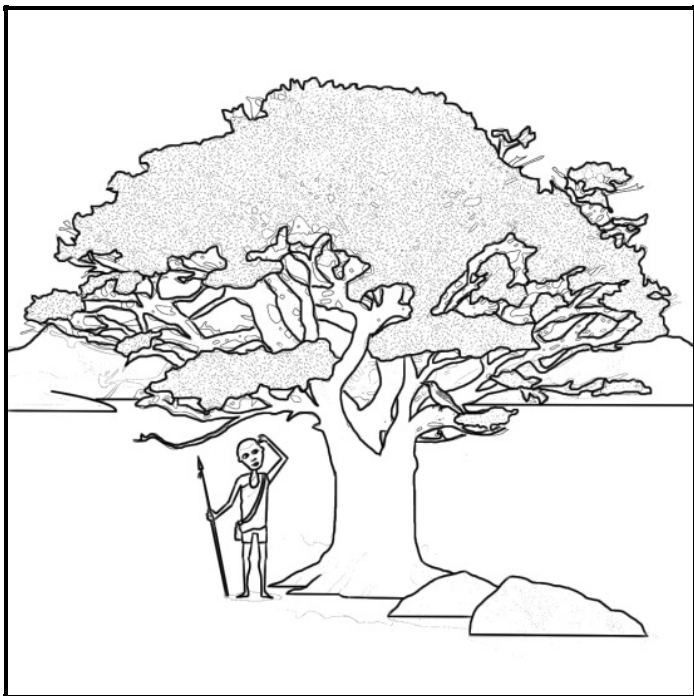


-  Zulu folktale
-  Wiehan de Jager
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  Persian
-  Level 4

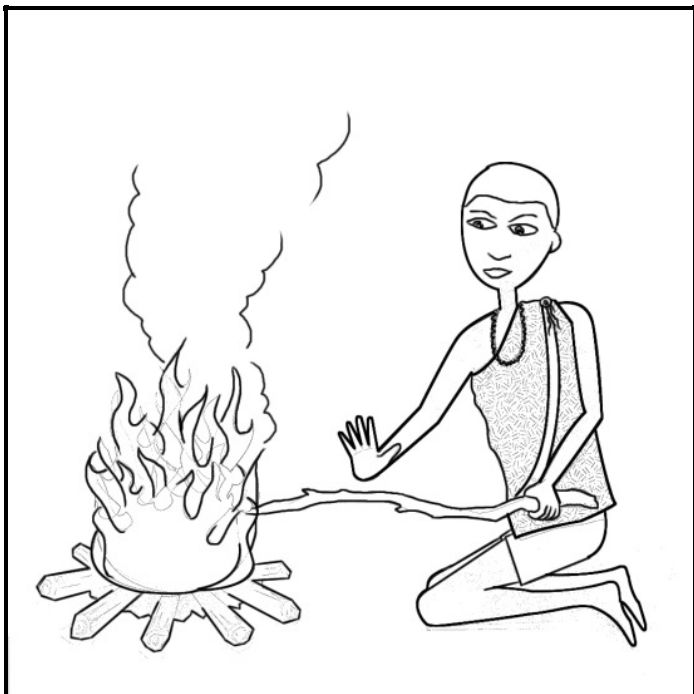




این داستان نگده پرنده ی عسل نما و مرد حریصی به نام گینگيله می باشد. یک روز زمانی که گینگيله برای شکار بیرون رفته بود صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگيله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ ها شنیده می شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک" می کرد، و هر از گاهی متوقف می شد تا اینکه مطمئن شود که گینگيله دارد او را دنبال می کند.



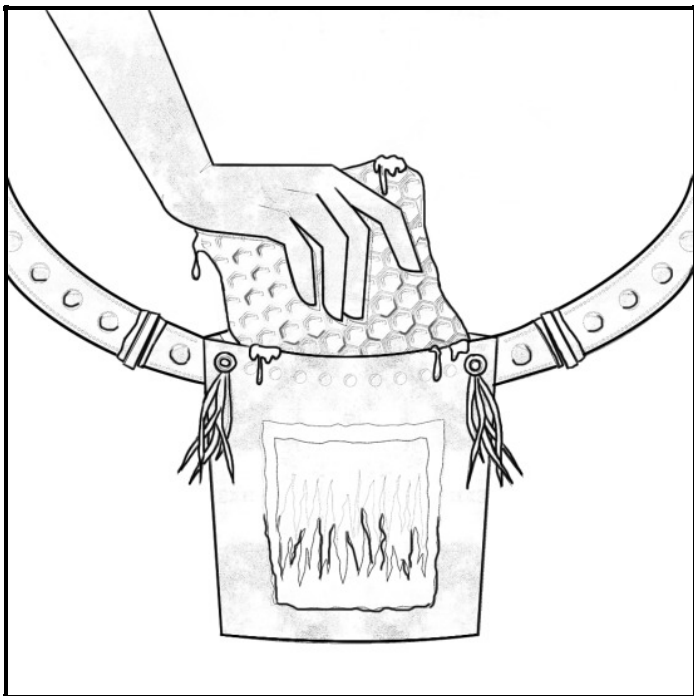
بعد از نیم ساعت، آنها به یک درخت انجیر وحشی بزرگ رسیدند. نگه دیوانه وار در بین شاخه ها می پرید. سپس او بر روی یک شاخه نشست و سرش را به سمت گینگیله کشید انگار که می خواست بگوید "حالا بیا اینجا! چرا داری انقدر طولش می دی؟ گینگیله زنبوری در پایین درخت ندید، اما به نگه اعتماد کرده بود.



بنابراین گینگیله نیزه ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می‌کند مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندان‌ش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوخت و دود می‌کرد شروع به بالا رفتن از تنه ی درخت کرد.



خیلی زود او صدای بلند ویز ویز زنبورها را شنید. آنها داشتند به حفره ای که در داخل تنه ی درخت بود و کندوی آنها در آن بود رفت و آمد می کردند. زمانی که گینگله به کندو رسید او ته چوبی که در حال سوختن بود را به داخل کندو فرو کرد. زنبورها در حالیکه عصبانی و بدجنس بودند با سرعت به بیرون هجوم آوردند. آنها از بوی دود فرار می کردند - ولی قبل از آن به گینگله نیشهای دردناکی می زدند.



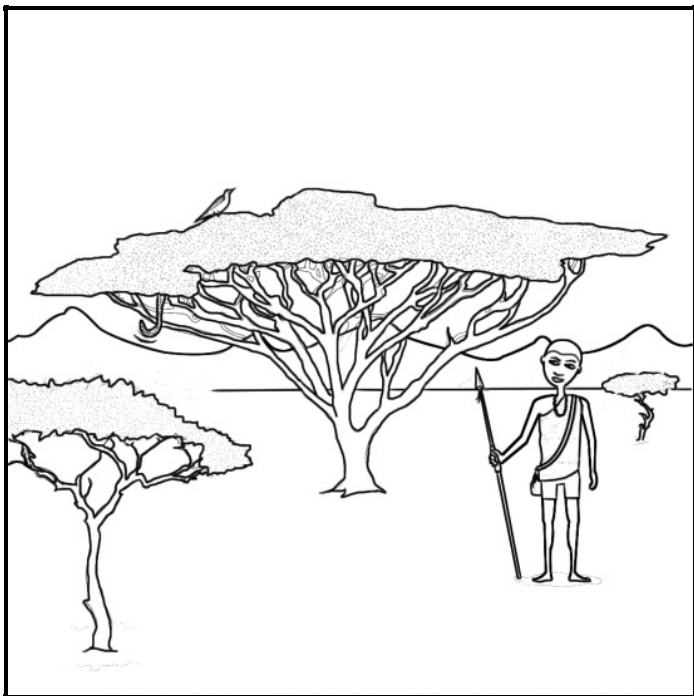
وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگله دستش را به داخل لانه فشار داد. او یک مشت پر از شانه ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت شانه ی عسل را در داخل کیسه ای که بر روی شانه اش حمل می کرد قرار داد. و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.



نگده همه ی کارهایی که گینگله داشت انجام می داد را مشتاقانه تماشا می کرد. او منتظرگینگله بود که یک قسمت بزرگ از شانه ی عسل را باقی گذارد و به عنوان تشکر به پرنده ی عسل نما بدهد. نگده تند تند از این شاخه به آن شاخه پرید، و به زمین نزدیک و نزدیکتر شد. سرانجام گینگله به پایین درخت رسید. نگده روی یک تخته سنگ نزدیک گینگله نشست و منتظر پاداشش بود.



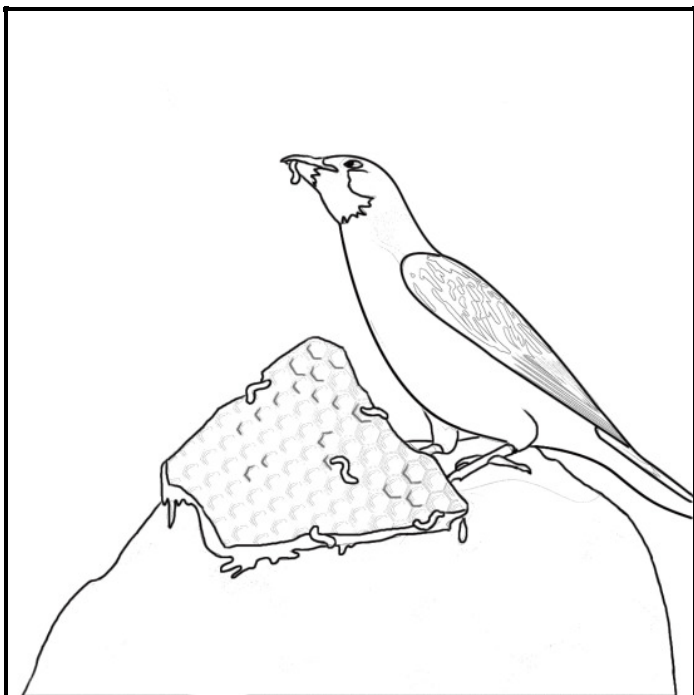
ولی گینگيله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگه توجه نکرد. نگه با عصبانیت گفت، "ویک-تورر! ویک-تورر!" گینگيله ایستاد، و به پرنده ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. "تو مقداری عسل می خواهی دوست من؟ آره! ولی من همه ی کارها را خودم کردم، و کلی نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو قسمت کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگه خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او تاوان کار خود را می دهد!



چند هفته بعد یک روز گینگيله دوباره صدای نگده را شنید. او غسل خوشمزه را به یاد آورد، ویک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگيله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگيله فکر کرد، "آهان". "کندو باید در این درخت باشد." او سریعاً آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.



گینگوله بالا رفت، در تعجب بود که چرا صدای معمول ویز ویز زنبورها را نمی‌شنید. او با خودش فکر می‌کرد، "شاید کندو در عمق تنه‌ی درخت است." او خود را به شاخه‌ی دیگری کشاند. ولی به جای کندو، او به صورت یک پلنگ خیره شد! پلنگ خیلی عصبانی بود که این قدر بد از خواب پریده بود. او چشم‌هایش را تنگ کرد، دهانش را باز کرد تا دندان‌های خیلی بزرگ و خیلی تیزش را نشان دهد.



قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد، و با یک ضربه ی سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود لنگان لنگان دور شد. از خوش شانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده ی عسل نما انتقامش را گرفت. و گینگیله درس عبرت گرفت.



وبنابراین، از وقتی که بچه های گینگیله داستان نگده را شنیدند برای پرنده ی کوچک احترام قائل شدند. هر وقت که عسل برداشت می کنند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را برای پرنده ی عسل نما نگه دارند.



Storybooks Outline

global-asp.github.io/storybooks-outline

انتقام پرندہ ی غسل نما

Written by: Zulu folktale

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by [Storybooks Outline](#) in an effort to provide children's stories in the world's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 3.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/).